

آهنگر

سال اول شماره دوم بهمنیه ۴ اردیبهشت

نخستین شماره آهنگر، عکس العمل‌های کاملاً متفاوتی را برانگیخت. نسبت اینکه استقبال خارج از تصور شما خوانندگان گرامی و بی‌شماریان را پس ما سبب شد که روزنامه به چاپ دوم برسد و چاپ دوم سر در مدتی کمتر از نصف روز، مایاب شود. ما در تاریخ مطبوعات ایران بی‌نظیر باند که روزنامه‌ای، حتی یک نسخه برکنسی نداشته باشد. حتی تابع بود که نسخه‌های آهنگرنا شماره‌های صدریال پس جوازاتش فروش می‌رسد. ما امیدواریم در فرصتی، چاپ سوم شماره اول آهنگر را برای آنها که

متوانستند دیدن دست یابند، منتشر کنیم. اما هم‌زمان با این استقبال، تلف‌هایی داشتیم که ما را به قتل، ما ۳ و کوکبل مولومف و سایر سلاح‌های گرم و سرد به‌شدت می‌کردند. عده‌ای به دفتر روزنامه بی‌بام امروز (که دفتر می‌سوف ما بود) هجوم بردند. نیت‌های آن را شکستند و کارکنان بی‌بام امروز را، که در آهنگر دجالتی و عفتی ندانند، به‌شدت کردند و مورد توهین قرار دادند. چنددسته از دانش‌آموزان سر با مراجعات مکرر خودخواستار روبرو شدن با نویسندگان شد در صفحه ۴

دو نامه سرگشاده به نخست‌وزیر

این هفته، دو تن از شاگردان آهنگر، صرفاً بدعت تعلق خاطری که به نخست‌وزیر دارند، و شاید هم برای بازگردن حساب‌های شخصی و گرفتن صلح و جایزه، دو نامه سرگشاده منظوم خطاب به مهندس بازرگان سرودند و هر دو هم شعرهای خود را "بی‌نظیر و منحصر بفرد" می‌دانند. ما با چاپ هر دو نامه، تفاوت در این مورد را به مهندس بازرگان و امی‌گذاریم. تنصیر - نه اینکه نخست‌وزیر کم گرفتار است، حالا باید مدتی از وقتش را هم صرف تفاوت در مورد این دو شعر بکند، آن هم خیلی خوب و خیلی زود.

حضرت آقای بازرگان سلام

نصرالله سوج

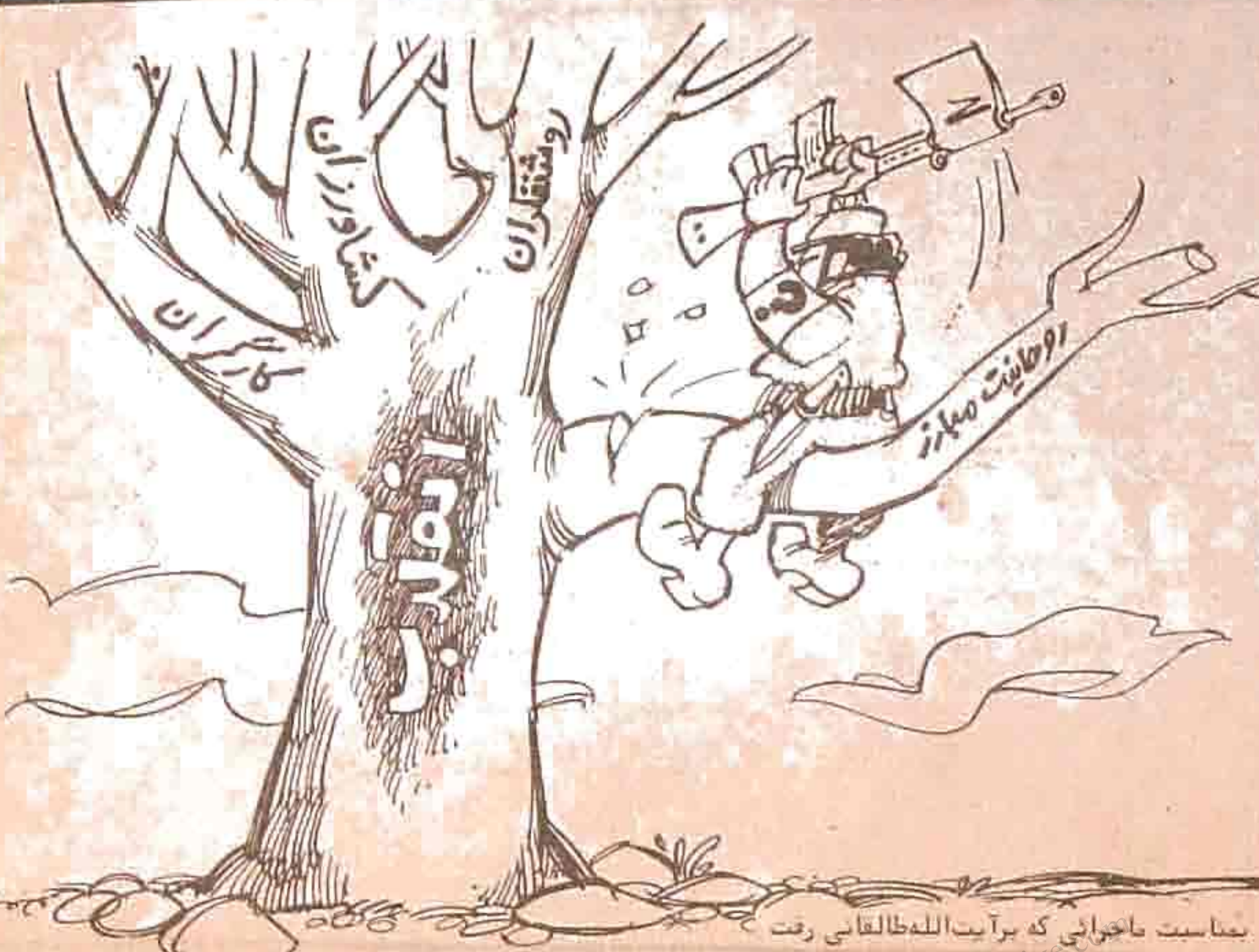
حضرت آقای بازرگان سلام جن جنهوری ترا تبریک باد ای که هستی واقف از ابزار کار ای رئیس دولت ملی، سلام انقلاب بملت بیروز ما می‌بود اینک بدون دلخوری آنکه بود همگانه دیروز ما دیده‌صدها فاطمی با "روزبه" لمس کرده حسن و زجرودرد ما می‌بود اینک بدون برس و لریز ما زبیر و خان فراوان دیده‌ایم کول این اشراف و اعیان را مخور کور با پای ساواک و مستشار (گشت لاسیف همزه الا نهان گشت باید چون علی از خصم خلق

حضرت آقا، امیرانتظام خیلی ساده، گفت با صوت جلی بنده با ساواک دارم کارها بولها دادست طاعت کبیر این همه ساواکی ریز و درشت باتوم برقی و ناخن‌کش، قشنگ مخ شکر، کوره، کلاخود آهنی دستگاه کنترل از راه دور ضبط می‌سازد صدا را برینوار (این صدا صاحب، بود صاحب صدا الغرض، آقا امیرانتظام ما نمی‌دانیم این آلات زجر موزه می‌خواهد بیسازد بعد از این؟ چیست مقصودش؟ نمی‌دانیم ما ما به ناید تو بیمان بندهایم روز، روز کوشش است و امتحان هو، که با بی کامکار و سرفراز بی‌نامل، با تلاش و با ستاب ننگه کن بر توده بیدار خلق نیست جز این راه، راهی ای فتی

مهندس سجان

محمد گلانتی
پیرروز

ای وزیر تخت، "بازرگان" بوده یک عمر با سم در جنگ دیدی مردم دهنه بیچار همزه ملتی امیر کلا در ره محو ظلم و استبداد سالها بوده‌ای به زندان‌ها قتل عام مبارزان دلیر از همه قشر در سم بوده کارگر، بورگر و دانشجو کاتب و ارتشی و روحانی این عزیزان روس و بیدار رفه تا پای جوجه اعدام می‌سردند تن به جویه دار پرست از این شکنان زندان ظلم و بیداد چون رخدیکندست اغلابی عظیم شد بریا با یک سرداد ملتی بیروز: وازگون شد نظام درباری نخته شد دگه‌های ظل‌الله شد معلق رژیم بیروزی

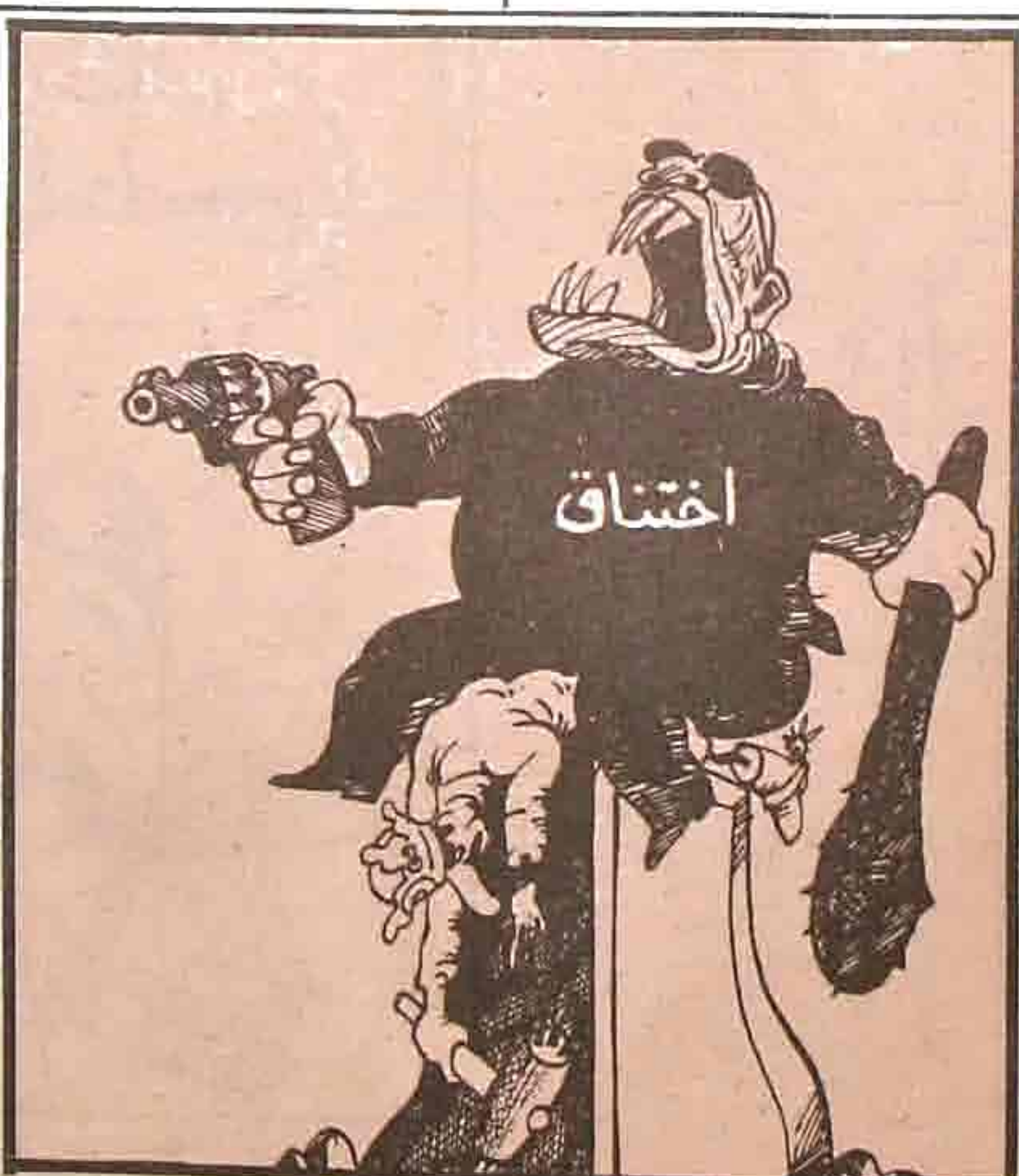


مناسبت با خرابی که بر آید الله‌طالقانی رقت

اعتراض به آهنگر

روز شنبه گذشته، یک گروه دوپست نغری که خود را دانش آموزان، دانشجویان و کارگران مسلمان می‌نامیدند، از ساعت ۳ تا ۳:۳۰ بعد از ظهر، چند تن از اعضای شورای نویسندگان آهنگر را زیر شدیدترین فشارهای روحی قرار دادند و ضمن آنکه چند تنی از میان آنان، قتل ناروا و گروزی را به رخ می‌کشیدند و ما را تهدید به همانگونه قتل‌ها می‌کردند (و بقید معتقد بودند که آن چند تن از آنان هستند و عجا که آنان را از میان خود نمی‌رانند) شامت اتفاقی کاربگاتور مفحداول ما را با "مقدمات سیاسی -

"یکی بر شاخ بن می‌برید خداوند بستان نظر کرد و دید" "بگفتا که این مرد، بد می‌کند نه برکنس، که بر نفس خود می‌کند" سعدی
تو ای دوست، گر واقعا دوستی چرا کارهایت دو بهلوسی؟! کسی کو بود حافظ انقلاب کجا خود کند، جانیه خود حراب؟ تو از سوده‌ای، بوده‌ها بار بو در این باسداری نگهدار بو ز روحانی و، زارع و کارگر که ناسد نو را با نگاه دیگر؟ سرن بنده بر ریشهی انقلاب مکی کاج آمال خلفی خراب که این بنده بر ریشهی خود رسی دریغ است از سو بقای افکنی



مذهبی‌شان "بهبانه قرار دادند و در حالیکه دندان قروچه و چشم‌غره می‌رفتند، از ما خواستند که از آن مقدمات بپوش بخواهیم. ضمناً برای تنی چند از خوانندگان ما نسبت به مفهوم کاربگاتور سخنگوی دولت در صفحه ۲ سو تفاهمی پیش آمده بود که برای آنان توضیح داده شد. این کاربگاتور سوخی با سکوت و اظهار بی‌اطلاعی سخنگوی دولت در مقابل سوالات خبرنگاران بود و تصویر سه‌میون مشهور جهانی مبین، مگوا مسو "که یادآور آیه" صم بکم عمی... بود، صرفاً برای بیان این سوخی بکار رفته بود و لا غیر. آنچه در زیر می‌آید، عین قطعنامه اجتماع گروه مذکور است، همراه با بپوش از "شامت اتفاقی" کاربگاتور مفحداول ما که ناتی بسیاری از سو تفاهم‌ها بود.

سمه‌تعالی
ما گروهی اردانتش آموزان و دانشجویان و کارگران مسلمان با حضور در مقابل دفتر هفتمانه "چلنگر (آهنگر)، صن بصور طلبدن آقای منوچهر محجوبی و چند تن دیگر از اعضای شورای نویسندگان آهنگر (چلنگر)، ما در میان گذاشتن نظر عموم افراد مسلمان سعید که از مندرجات این هفته‌نامه بدست مانتز شدند، مسائل زیر را از این هفته‌نامه مصرأ خواستاریم: ۱- بپوش خواستن از آقایان بنی‌صدر، دکتر یزدی و مطب- راده و امیرانتظام، که از خدمتگاران صدیق انقلاب اسلامی هستند. ۲- اعلام اینکه مطالب هفته‌نامه صرفاً جنبه سوخی و فکاهی دانسه، و واقعت نداشته در غیر اینصورت خواستار مذاکره آن خواهیم بود. ۳- رعایت عدم اهانت محدود به دیگر افراد صدیق انقلاب اسلامی ایران. ۴- اعلام اسامی شورای نویسندگان هفته‌نامه مذکور. ۵- درج این قطعنامه (طبق صواب مطبوعات) در همان صفحه اول. ۶- در صورت رعایت شدن خواستهای فوق، مسائل مربوطه را اطلاع عموم خواهیم رساند.

افراشته شاعر خلق،

از در بدیهایش سخن میگوید

انوبیوگرافی محمد علی افراشته

من، روزنامه توفیق را فکاهی کردم



سارا برای من گذاشتند که به این شرکت برآید و بی درآمد خاصه ندیم و هر کدام مستقل بی کاری برویم. او به دنبال کارهای محاسباتی، در استخدام ناخبری درآمد و من دنبال کارهای فنی که از کوچکی دوستی راداشته و از مدرسه کمال الملک و از ترکیبستان کاری هم ماههایی اندوخته بودم رفتم.

آنروزها، زمین ورزشگاه اسفند را می ساختند، روی پله کاشی اختصاصی قطعات سیمانی داشتند که به ابعاد ۷۰x۵۰x۵ سانتیمتر باشد و از جلو شکل سیمابزه و از زیر سیمابزه شازی، برای ریختن آب باران داشته باشد. تعداد زیادی از این قطعات مورد نیازشان بود، من قبول کردم که با تهیه قالبهای مخصوصی از عهده برسیام، وقتی قالبها را با طرح خودم تهیه کردم و چند نمونه طبق دلخواه مهندسین آماده نمودم، باین اشکال برخوردیم که واگذاری ساختن آن من، محتاج انتشار آگهی مناقصه و انجام تشریفات است. بنابراین، اینطور صلاح دانستند که بصورت سرانگشایمانکار، بطور روزمرد بمن حقوق داده شود. هر چند این کار طبق دلخواه من نبود و با قرار قبلی درآمد بیشتری میداشتم، اما کار از کار گذشته بود، قالبهای فلز اینکاری مخصوص اینکار که ما خرج خود ساخته بودم و طرز عمل آنها هم بآنجا آموخته بودم، اگر روبرو نمی رفتم آن قالبها بخرود من می خورد و آنها می توانستند از روی آن سازند. بهر صورت که کاجی بهتر از هیچی بود، تمام سرانگشایمانکار یا مرد روزانه سی ریال که آنروزها کم پولی بود مشغول شدم و تمام قطعات سیمانی زمین (ورزش) اسفند زیر نظر من ساخته شد.

روزنامه توفیق را من فکاهی کردم

نارگیها روزنامه "امید" پس از یکی دو بار توفیق برای همیشه تعطیل شده بود، مرحوم حسن توفیق - پدر مدیر فعلی آقای محمد علی توفیق - از بقایای نویسندگان امید که اعلستان به مابوریتهای خارج از ایران رفته بودند و جعفرتی دکتر کتبی هم دکتر شده بود و بی کاری رفته بود - برسان برسان مرا در همان زمین اسفند پیدا کرد، قول و قرار گذاشتم که برای اوکار کنم و روزنامه اش بصورت فکاهی درسیاد. مرحوم حسن توفیق خودش به این فکر نیفتاده بود که روزنامه را به فکاهی تبدیل نماید، بلکه یکی از وزیر دربارهای مقتدر، پس از برگشت از سفر اروپا همچو منتظرش آمد که مطلقاً سهران بنظرش خالی از نفس نیست! و آن نفس این است که

فنان برای احسان حکایت است البته این کارها را به باغچه میگردم، هیچوقت در این احسان امید نبودم که دارم مراحل معمارانه معاری را طی می کنم و بعد از آن خواهد رسید که معمار شهروان باشم. پس از رسم کارهای اسفند چند ماهی بکار مادم، در این بین یکی از سگان آقای رودانی بخود خواهرم، آقای سرالوظائف فرمائی، که از کینه خدمتگزاران فرهنگیان و با سیدار وقت سهران آقای سیدار اسفند باغچه دوستی از پیش سر برده خواهی داشت مرا به سیدار معرفی کرد و از دون صفتی و معتمد سارهای من چیزیها گفت سیدار مرا خواست، یکی دو عهده از کارهای محمدمباری برآید. آنروزها تشریفات باغهای ترسد شروع شده بود برای احکام اسفند، بادی دانستم، برای حد خودت و کمک محمدمباری که آسوج در استخدام سیداری بود و اینکه کارها را سر برستی نکرد کار معمول بود.



حیال راحت باشه، هسجین پاک بشورمت که وربر سنی...

کارگران بر سر برستی من به اشکالی بر خورد نمیگرفتند. به این جهت وقت معمار و وقت من با آنکه مسج با عرب در رسم امده بودیم ما اموصف حلی تار و اراد بود، دوستی معمار سانی با من، جوگوشی او و خوش سویی من سب شده بود که صبح با عرب معمار از هر کوزه و کنار برآم خوف بود، و سیم از کوزه و کنار کوش بدیم. معمار از کدشها، از معمارها، از اشکالها و رفع اشکالهای سانی بعرف می کرد و من هم گویا میداشتم

گاه زمینی که معده احتیاطی را برای کسی با معاد تفریحی میکرد، چون مواد بدانت فلم را معاد یک ابزار بدت میگرفت، با آنکه خوب بعد طرح میکرد، اما خوب سوسااب روی کاغذ ساور، آن بعد سوسااب من ترکیبی سب استفاده من اشکار این بود که می فهمیدم بروی ساسا ارتفاع آبادی جای خرد و سحرها حد انداره، مثل بلدستی و طریقه استفاده از جاهای کوچک و

هنکاری من با روزنامه توفیق، جعفر رحمان مرحوم حسن توفیق و چه در زمان پسرش محمد علی، با مالهای سبت و سه و سبت و چهار گاهی بطور مستمر و گاهی فاصله دار ادامه داشت. اوایل زیر امضای "پرسو - چلچله مراده" و یکی دو امضای دیگر چیر سوسنم و اواخر، امضای من "معماریانی" بود، حالا چرا "معمار - سانی" امضا میکردم، این خود تعصلی دارد چون مربوط به اس است که بطور اسدا به سانی و ساگهان، بکبو معمار شهرداری سهران شدم و سالیانی در حدود هفت سال در این شغل باقی بودم. بدست داساسین را بنسود:

فالب بلوکهای سیمانی اسفند را من ساختم

در رسم امده که اسدا سنانکار بودم، با معاری از معماران وزارت فرهنگ نام "اسدایان" که کارهای معماري زمین برترش او بود دوست شده بودم، این معمار سر بردی بود. آنطور که میگفت و میگفتند، در جوانی کارهای فراوان با دست او انجام شده بود. در اینصوف که من با او آشنا شده بودم، بواسطه "گپولس" دیگر آن استعداد و حوصله را نداشتم. بکارهای معماري زمین ورزش سیر ریاد توجه نمیگردد، بناها اشکالات می خود را که با آن روبرو میشدند بوسيله "سراسا" اسناد کارخانه "داووا اطلاع پرس سناها که کاری سر برستی کارها و مقاربت معمار بود رفع میگردند، اگر مورتی سنی مامد که سراسا از عهده رفع اشکال بر نیامد آسوف به معمار مراجعه می نمودند.

باز هم کارگرا سیر بود

ای چلنگر سلام یا الله چشم بد دور، آمدی از راه ربع قرنی است منتظر بودیم هنگی بی تو در برش بودیم تو بدینمید و ما به زندانها خلق در بند کید و دستانها دور هجران گذشت و وصل رسید غنچه آرزو به شاخ دیدند چشم ما روشن آمدی ای دیوت ووه که دیدار تو جعفر نکوست آمدی تا دوباره مثل قدیم خلق محروم را نوی تو بدیم آمدی تا دوباره یا طالب بکنی جنگ بی اسان دالم ای چلنگر به دوره ای که گذشت خود تودانی جگومنت چه گذشت اسرمان هم که انقلاب شده است، خانه دستان خراب شده است، اغلب دستان سیر خایند بکدر را چه خوب می باید بار هم کارگر اخیر بود کارفرمایان آن که سیر بود ای چلنگر به ترکین صحرا آنکه مظلوم کشته شد آنجا آن کشاورر بی توانی بود که گمان کرده بود حلی زود دشمن از یا فاده است امروز خلق گردیده کاملاً بیروز



لیک دندی که دشمن عسار بار آما چه حله برد به کار از حیوان پاک با آگاه سودها سرد دشمن بدخواه کرد تحریکات به صد سیرنگ تا برافروخت آتش آن جنگ این میان یک گروه خلق اسیر دستهای هم جوان پاک و دلیر عوض آنکه متحد گردند هر دو بر ضد خصم برگردند خون هم ریخته بی پروا شاد عد دشمن این میان آنجا ای چلنگر به خلق کردستان خود همین ظلم رفت و این دستان هرکسی هم که اعتراضی کرد با که جون و حرا سانی زود گفتند دشمن خلق اسیر باندنی کت با کنگ روم ای چلنگر قبول کن که من گرجه به رومه است و ای لیک تا آفتاب جان بیروز سایه گس خود در آبر خون دل خواهد و ساره ها تا شود خلق ما را سبده پس سبنا تو کنیم عهد عهد یعنی آسان که پیش از این بار کشاورر و کارگر نام رهبرو حق و راهبر ما یار محروم و بی سوا گردیم یعنی ارکان خلقها که

مجموعه اشعار ضد طاغوتی
ایادر مزدک
مجموعه اشعار ضد طاغوتی اباندر مزدک، شامل سروده های گروهی از شعرا طنزپرداز در باب احوالات شاه سابق است که توسط "سرازادی" منتشر شده است. اشعار این مجموعه تماماً در زمان سارارات همگانی بر علیه "مزدک" سروده شده و زیر نام ستعار اباندر مزدک، بصورت ادبیات زیراکتی من مردم بخش شده و بسیاری از آنها در رادیوهای ملیونی بعنوان شعار روز انتخاب شده. اشعار کابوس شاه و برجسبند "ما سیکیم ما میخوایم، نخست وزیر عوض میشه" از اشعار است که در این مجموعه چاپ رستیده.

انتقاد آزمایشی

طاغوسی هستی یا باقوسی؟!؟

فرار هزاران پروتستان «طاغوسی» به خارج جبهه تعدادی از کشورهای خارج از جمله انگلیس و آمریکا را دگرگون کرده است.

سافر تازه از راه رسیده‌های می‌گفت هجوم پروتستان به لندن این شهر را کاملاً زیر و رو کرده است. محاطر پول بی حساب که حضرات خرج می‌کنند کنترل برخیها از دست دولت انگلیس در رفته است و به همین خاطر پروتستان انگلیسی بر سر راه بسیاری از فرودگاههای مدرن نابالوره‌اند که فقط با ایرانی‌ها معامله می‌کنم!

کلوپ‌های قمار در بارهای شبانه و کاباره‌ها فقط کاسی را راه می‌دهند که فارسی حرف بزنند و بمانند دلیل کار کلاسهای آموزشی زبان فارسی کاملاً سیکه شده است و انگلیسی‌هایی که اهل جبهه هستند بخاطر رفتن به کاباره مشغول یاد گرفتن زبان فارسی شده‌اند فرودگاه پروتستان بزرگترین فرودگاه لندن بلاکار در چاره‌های بزرگی بر سر راه خود نصب کرده و روی آن نوشته‌است: فارسی سگر است!

دخترهای مکتب مرگ‌های انگلیسی در خواب «آی لادو یو» پروتستان ایرانی بزبان بلبل فارسی خواب می‌دهند «شیم شما را دوست دارم، پول چیز خوبه».

بسیار لندن در مقابل ایرانی‌ها دو رفتار کاملاً متفاوت در پیش گرفته است. بلبل‌ها به محض اینکه چستانان به یک ایرانی می‌افتند بزبان فارسی از او می‌پرسند طاغوسی هستی یا باقوسی؟! اگر جواب داد «طاغوسی» که خب با عزت و احترام مکتب می‌کنند و هر کاری داشته باشد برایش انجام میدهند اما اگر گفت «باقوسی» بلافاصله شروع می‌کنند به انگلیسی حرف زدن که معنی ما فارسی بلد نیستیم و دست و پای آقا را می‌گیرند و می‌اندازند روی کوبی و با اولین «پروتستان ایر ویز» راهی ایرانش می‌کنند.

از همه مهمتر، مدتی است رادیو بی بی سی تمام برنامه‌های خود را بزبان فارسی بحث می‌کند و در ۲۴ ساعت فقط نیم ساعت برای کاسی که هنوز زبان فارسی را نتوانسته‌اند به انگلیسی صحبت می‌کنند!

آب دریا را به منازل مردم لوله‌کشی کنید خدانشاهد است اگر نصف پیشنهادت بنده را نابعال عملی کرده بودند تمام مشکلات سلکت حل شده بود. بادم می‌آید سال گذشته هنگامی که مردم برای استفاده از یک عظیمی زورره به دریا هجوم بردند و ناچار راه جالوس شهران را، بجای ۴ ساعت، ۱۶ ساعت طی کردند، به دولت پیشنهاد کردم که آب دریا را به خانه‌های مردم لوله‌کشی کنند تا هر

وقت مردم هوس آب شور و تلخ دریا سرشان زده و آن خاشاک را از آب دریا بپزند و در آن آب تنی کنند! با این پیشنهاد، هم مشکل مردم برای رفتن به دریا حل میشود و هم هرکسی سهم خودش را از دریا بدست می‌آورد و برایش مقده نمیند.

حالا که جناب فرماندار بندرانزلی تصمیم گرفته‌اند دریا را زنده مردانه کنند، می‌بسم اگر پیشنهاد پارسیالی من عملی شده بود این مسئله تاره سر مطرح نمیند.

ولی خود ما هم دریای زنده - مردانه حکما - از آن دریاها هستی است که سل نوربست را بطرف ایران سرازیر می‌کند و سربک سال ملبار درمان می‌کند. طرح فرماندار بندرانزلی یک طرح صریح سار سار سودمند است که اس‌الله بی از آنکه عملی شد مسوان غصبات دیگری را سر به آن اضافه کرد و بقول سدیکائی‌ها طرح طفه‌سندی متاعل را در آن ساده نمود.

راه‌حل‌های مشکل ورزش‌دختران

کارهای اجتماعی ما طوری به هم گره خورده است که هر کارش می‌کشی یک جای دیگری لنگ می‌ماند.

مثلاً حالا که فرار است دخترهای ورزشکار مری مرد نداشته باشند، مسئولان فدراسیونهای ورزشی سخت به تکلیف افتاده‌اند تا تعدادی مری زن برای دختران ورزشکار دست و پا کنند.

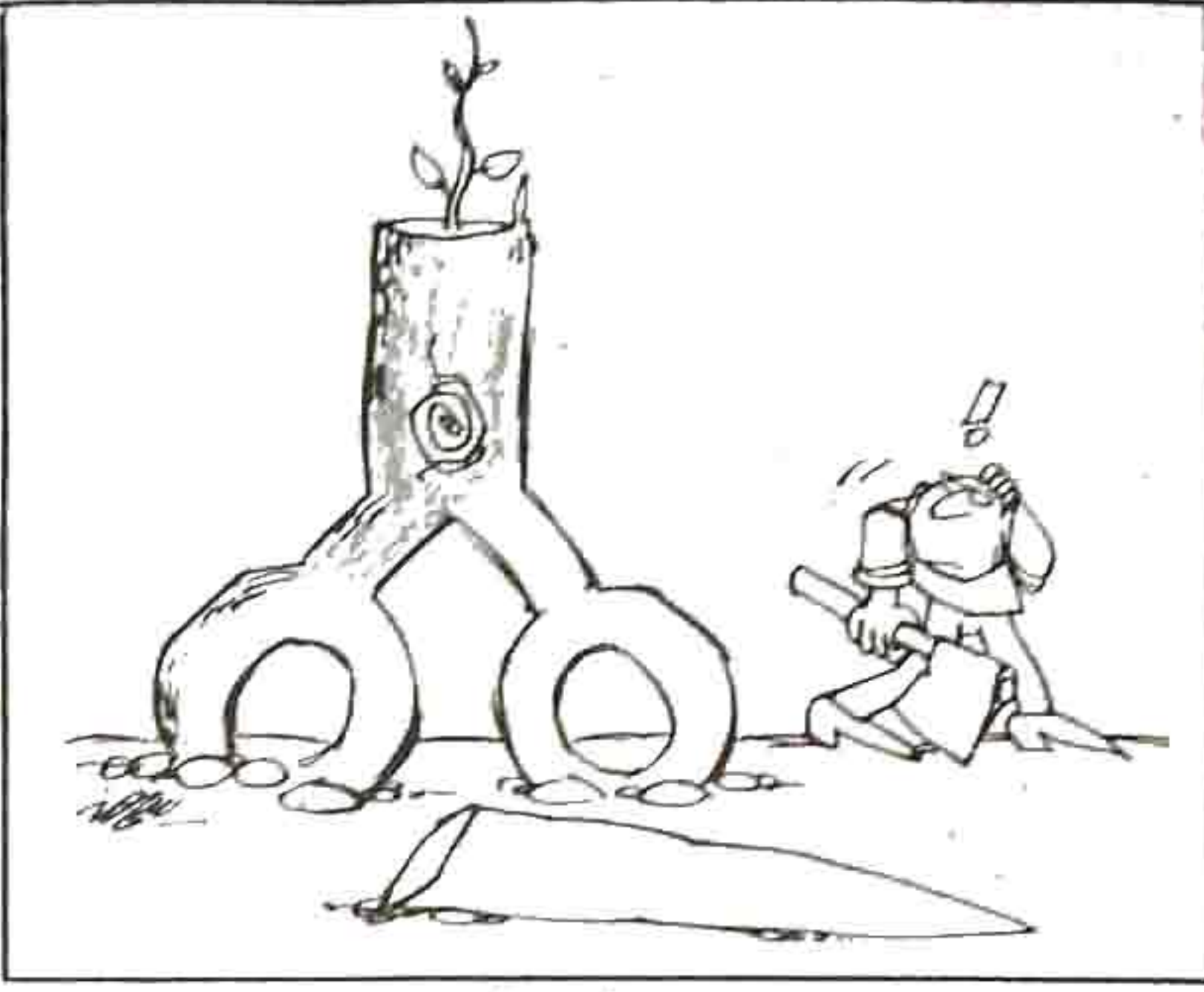
میدانیم که در ایران مری زن نداریم و اگر بخواهیم تربیت کنیم سربسیر است چون بالاخره یک مرد نمانده او باقی بماند.

استخدام مری زن از خارج سیر در حال حاضر سیر نیست، چون آب و هوای فعلی ایران سیراج زبان خارج نماند.

تنها راهی که در دسترس تعدادی مری محرم برای دخترهای ورزشکار است.

یکی از دوستان در زمینه کارهای هنری پیشنهادی داشت که شاید در این زمینه نیز قابل پیاده کردن باشد. می‌گفت حالا که حضور خواننده زن بر تلویزیون گناه دارد آیا میشود قبل از آنکه خواننده‌های «ملا گوگوش» بخواهند بر پرده تلویزیون ظاهر شوند وی را برای تمام مردان از ۱۶ سال بالای ایران صغه کرد تا مشکل حل شود؟

مری محرم را سیر چگونه میتوان پیدا کرد؟ باید مرد جسم و دل یاکتی را



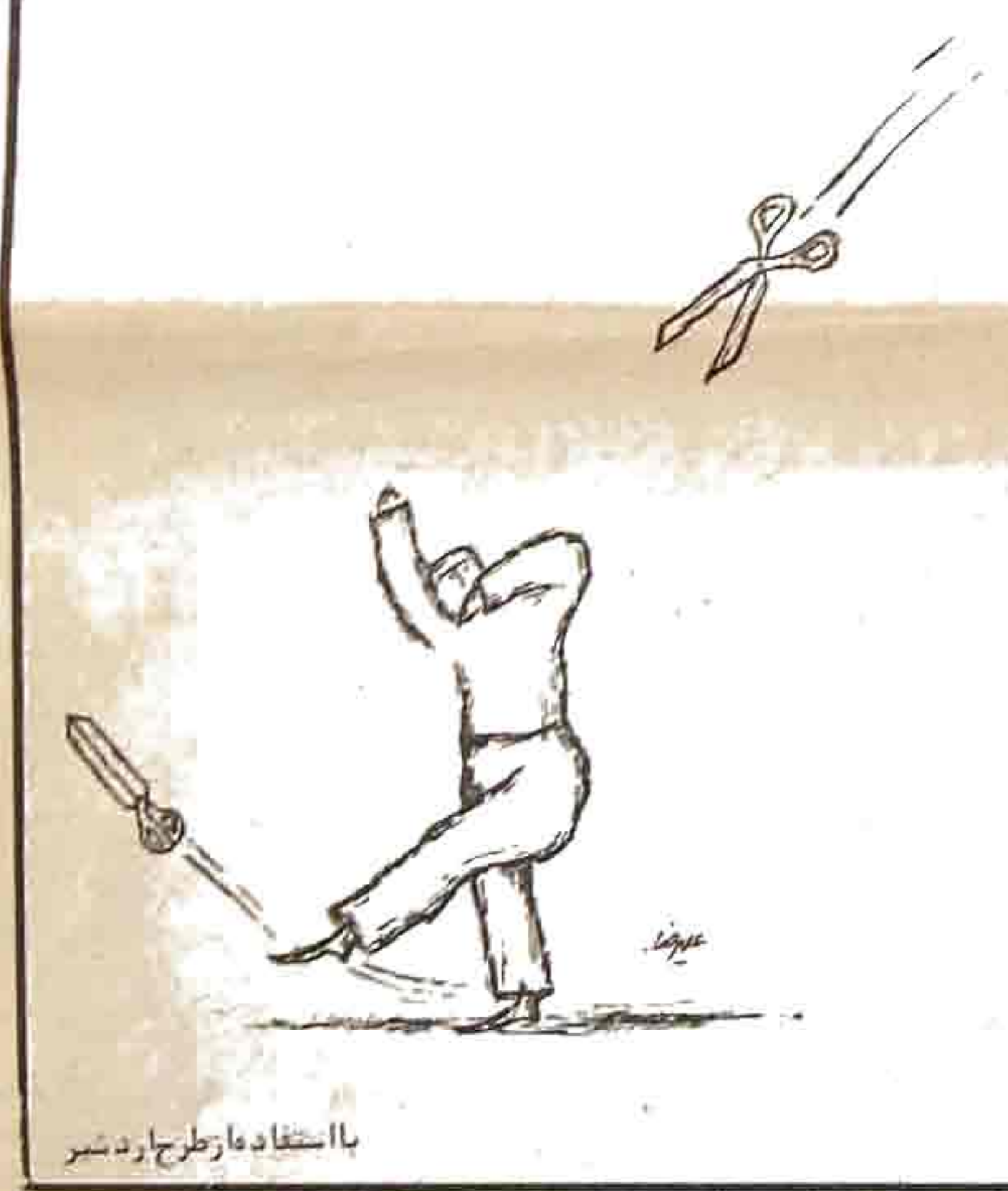
صالحی سماوی

روبا هراسان

بسی کوه و صحرا ند فراری از چه هستی وحشت‌آلود؟ در آن صحرا نموده قصد جانت؟ بود اینجا دو صغه هر که را پیش بیخه ناکه سبخته می‌خوردش بر یک صفت نصح بیشتر نیست که در اینجا می‌ماند حساسی در اول کنده آخر می‌نمانند حساب کار و بارت را نگهدار که می‌مانی نهر نوی کیفیت ز چاله سرگون در چاه گردی و نا حرف ارقیام و انقلابیت در اول کنده آخر می‌نمانند

بسی کوه و صحرا ند فراری از چه هستی وحشت‌آلود؟ در آن صحرا نموده قصد جانت؟ بود اینجا دو صغه هر که را پیش بیخه ناکه سبخته می‌خوردش بر یک صفت نصح بیشتر نیست که در اینجا می‌ماند حساسی در اول کنده آخر می‌نمانند حساب کار و بارت را نگهدار که می‌مانی نهر نوی کیفیت ز چاله سرگون در چاه گردی و نا حرف ارقیام و انقلابیت در اول کنده آخر می‌نمانند

بسی کوه و صحرا ند فراری از چه هستی وحشت‌آلود؟ در آن صحرا نموده قصد جانت؟ بود اینجا دو صغه هر که را پیش بیخه ناکه سبخته می‌خوردش بر یک صفت نصح بیشتر نیست که در اینجا می‌ماند حساسی در اول کنده آخر می‌نمانند حساب کار و بارت را نگهدار که می‌مانی نهر نوی کیفیت ز چاله سرگون در چاه گردی و نا حرف ارقیام و انقلابیت در اول کنده آخر می‌نمانند



با استفاده از طرح اردشیر

لاله و علف هرز

به بیشتر زهر آفرین بودیم که به لاله‌زار می‌مانست. اسبوه لاله‌های سرخ بر مرز شهبان غوغا کرده بود. من که هرگز عظیم به بیخ و بی هیچ منظری قد نداده است، بجه و چجه گویان منظره را به رفیق منان دادم و گفتم: «بین از خون جوانان وطن لاله دمنده...» رفیق نگاه عاقل اندر جیبش را بصورتم پاشید و گفت: «ولی صد حرف که رویتدن علفهای هرزه رنگ و بوی لاله‌زاران را آلوده ساخته است ملت اگر می‌دانست جنس ملفهای هرزی در میان چنان لاله‌هایی صد علم می‌گفت هرگز بدر لاله بدین گزاشی را نکست نمی‌کرد.» «ما فرارده



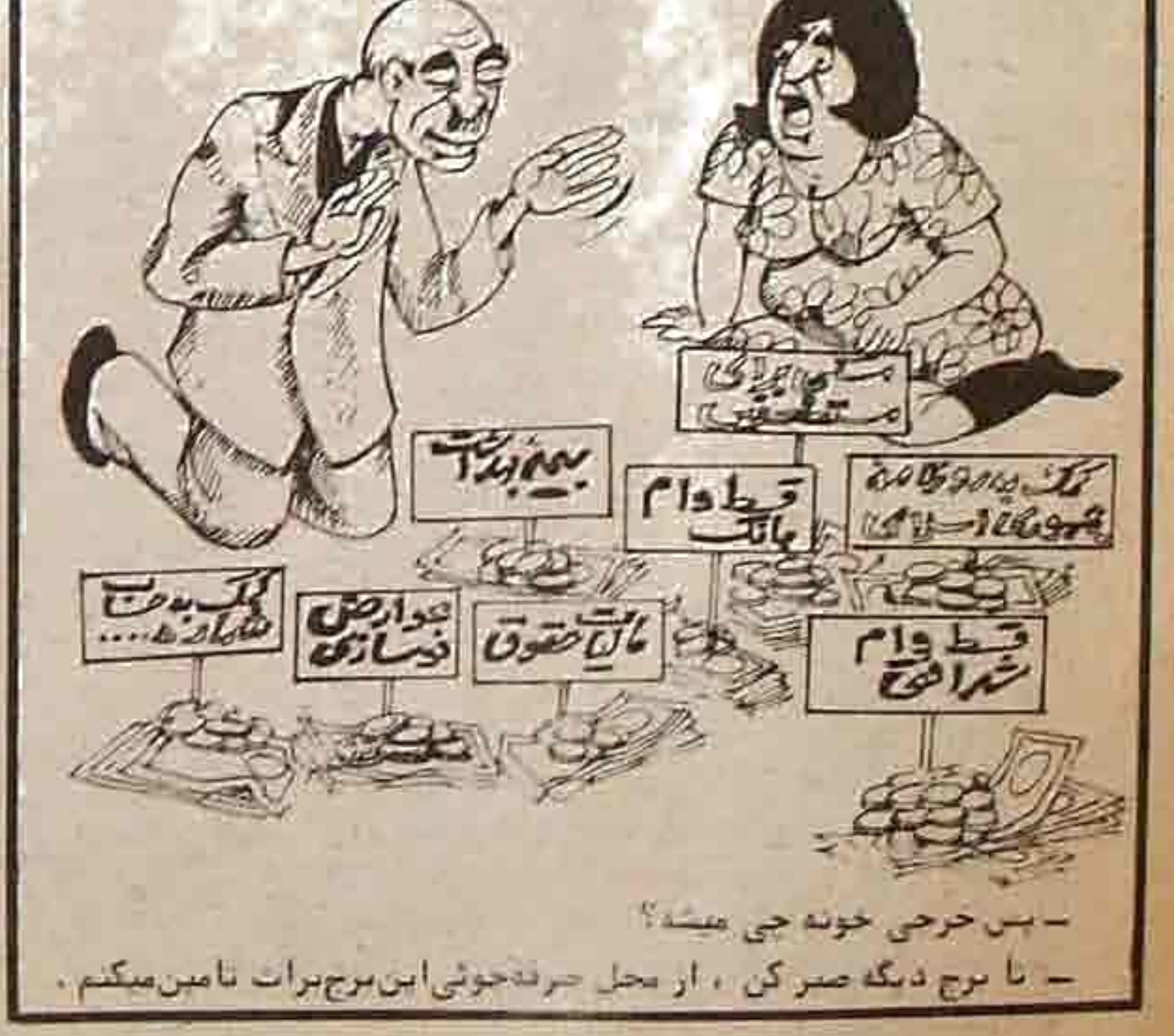
مالا را ساختم که اجاره بدم.

انار دانیور (بونا)

داد ساواک بیامی به حبیب هر کجا غامبی از من بیند کر کسی حسن مرا یاد کند آنقدر پشت نرم بد گویند: شد دگر کاسه صبرم لبریز رحمتی! لحنه‌ی آسوده نیم کر تو خواهی که مرا بار نوم گر دهنی جام جم و مطبوعات گرم آزاد گذاری در کار صد هر ایده دری بگشایم ورته دولت بگذارد محلم چون حبیب این سخن اربار شنید غم محور فکر توام بیوسه دلم از قدرت و تابستگی دست ملت سوارم دست و آنچه بگرفته است بازدهم هر چه خواهی دهمت بی کم و کاست مذم مال و مالک سار تو غیر و تو سید و سنجج لنگ باست به نزارندهی نوست

مهر برادر

که کند ملت شو با من جنگ فکند بر گلویش ناگه جنگ بر ملاحتن بخورد حتماً سنگ که شده شهید به من هجو شریک بسکه بر پیکر من خورد آردنگ زندگانی شده بر مخلص سنگ بایدم بازدهی کلت و فتنگ بر دلبران برزم یک یک انگ سپهر هر جرکه بدورم پالنگ اوستادم به خدا در سربک نخرود هیچکس چون خر لنگ گنت ای لعنت قتل و فتنگ بار کن دیگر از آن رخ آردنگ که نشاند جو تو در دهر زرنگ تو بکن آنچه که داری آهنگ از فل و کرنگ و سلاق و نفت هر چه گویی بکنم بی وادیک دهمت بیت سفارت به فرنگ هر چه خواهی بکن اما نه درنگ بابت رود عوض گویند رنگ



پس خرجی خونه جی میشه؟ نا برج دیگ صبر کن، از محل خورده‌جوشی این برج‌برات نامین میکنم.

مصاحبه با پروفسور اسکندر خان قراچه داغی

به دنبال چاپ مطلب " مفاهیم اقتصاد طاغوتی ... " خبرنگار آهنگر برای دست یافتن به نظرات والای پروفسور جوان و انقلابی، مصاحبه‌ای با مصاحبه‌ای با مشارالیه به عمل آورد که هر چند خیلی بدعاقبت بود، ولی در هر حال روشنگری بسیاری از معضلات اوضاع و احوال آشفته امروز است. خوانندگان را با صبر و شکیبایی انقلابی به خواندن متن این مصاحبه دعوت می‌کنیم.

خبرنگار - آقای پروفسور، نظر به اینکه جنابعالی برای ملت ایران کم و بیش عنصر ناشناخته‌ای هستید، خواهش می‌کنم قبل از همه بیوکرافی مختصری از خودتان بیان کنید.
پروفسور - بله ... اتفاقاً این سوالی است که در مورد برادران دیگرم پروفسور منقری راده و پروفسور استر - آدای هم مطرح شده است که من به کار آنها کاری ندارم. بروید از خودتان بپرسید. اما بنده در حدود چهل پنجاه سال پیش در ایران، از پدر و مادری ایرانی به دنیا آمدم. من از آنکه دوره دبستان را با موفقیت در یک مدرسه ایرانی طی کردم. برای ادامه تحصیلات در رشته ماباره با ارتجاع غارم یکی از کشورهای امپریالیستی سدم تا از نزدیک با روشهای استثمار و استعمار و استعمار و باقی افعال زشتی استعمار آشنا شوم. درست شد، ملتفا شدید یا بفرمایان ساده‌تر بگویم؟ مدت چهل سال آرگار بنده از فاصله‌های نزدیک قلم برای مبارزات سیاسی علیه طاغوت می‌شید.

خبرنگار - قربان چطور می‌فرمائید فاصله نزدیک یا اینهمه راه ... پروفسور - بنده تصور می‌کنم شما از مسئله مهم ارتباطات در عصر تکنولوژی اطلاع زیادی ندارید. با اینکه از منافقان هستند که خود تلقف و بست و تلگراف را بنده می‌گیرید. تلقف و تلگراف فاصله‌ها را از میان برداشته آفاقان. از آنها همتر، موضوع کاست و ضبط صوت و ارسال پیام‌ها اصلا آفاقان یکی از دانشمندان دنیای امپریالیسم. یعنی مارشال مک‌لوهان معتقد است که عصر فرهنگ کنی به پایان رسیده و فرهنگ شفاهی ...

خبرنگار - جناب پروفسور ما از خبر سوالان گذشتیم، بقیه بیوکرافی‌تان را بفرمائید.
پروفسور - بله عرض می‌کردم به حضور شما که این چهل سال، ما آبی مبارزه کردم، آبی تخصص گرفتم، تا بالاخره خوشحانه انقلاب ملت ایران به ثمر رسید و ما حالا خوشحالم که رحمانان بی‌نرم نماد و حالا آمده‌ام با صد اعتلا و منافقان، خصوصاً آنهایی که تازه راه رفته‌اند و حالا در خارجه بوده‌اند و حالا شروع کرده‌اند به خوردن و صد اعتلا باری، مبارزه کنیم.
خبرنگار - موفق باشید، پروفسور به نظر شما این قضیه توقیف فرزندان آیت‌الله طالقانی چی بوده و مقصداً اصلی کیست؟ پروفسور - به صورتی که عرض می‌کنم، باحالا هرچه که گفته‌شده، می‌ربط



دستگیر کردن مسووع، "پاکر" کردن که مسووع است

فریدون تکابنی

چای گپ و سیاست!

معتدل - باید بگویم که حقوق را به هم برای جاسازی، یک روز برای الحاصلان بازار، یک روز برای کارگران احراچی، یک روز برای روربان، آقای سی‌صدر ... و اگر همین‌طور جلو بروم، می‌ترسم ساختن نوم سی روز حقوق را به عنوان کم، بدهم و بعد دستور بزنم تا از یک روز حقوق دیگران کمم کند ...

کارت دعوت به مسابح حس اردواح بنده راده در سده سوزل. خواهشند است به سرف نام و شلاق سرفا رمان فرماید پدرشاه داماد
آخرین خبر از مجلس - الا حس می‌رسد که ما موران کتسه به بلوریا کپاسی به احرا رنجه و پس از دستگیری شاه داماد، او را با حسان سده به نطقه نامعلومی بردند.
طاغوتی و مستضعف حروس دیوار طاغوتی است. جون هم باخ دارد و هم آواز می‌خواند. برج دیوار مستضعف است. جون هم بخم سگدارد و هم ...

گفتم: " وقتی که گوشت بخورده حرم شد، سفیر اعیانسان بیستهاد داد که آن کشور حاضر است گوشت زنده یا ذبح شده به ایران بفرستد. چرا به آن بیستهاد توجه نکردند؟"
گفتم: " اولاً توجه نداشتند گوشت‌های افغانستان، با تبلیغات سوء خود، گوشت‌های ایران را از راه دست منحرف کنند.
تا با این کار کمکی بود به دولت "طاغوتی" افغانستان. در آن صورت کلیه دولت‌های "مستضعفی" مانند اسرائیل و راندو چه می‌تند؟
نالتا، از همه این حرف‌ها گذشته، ایران خود "گوشت زنده" به افغانستان صادر می‌کند، و افغان‌ها بلافاصله آن‌ها را ذبح می‌کنند، حالا دیگر نمی‌دانم به طریق اسلامی ذبح می‌کنند یا به طریق غیراسلامی."

گفتم: " حالا که بلیط بخت‌آرمایی منتشر نمی‌تود، بلیط فروتن‌های سابق چه می‌کنند؟"
گفتم: " سیکار فروتن‌های قبلی چه می‌کنند؟"
گفتم: " هزوشن می‌فروشند."
گفتم: " چطور؟"
گفتم: " مگر نسیده‌های که بشر قابل ترقی است؟"

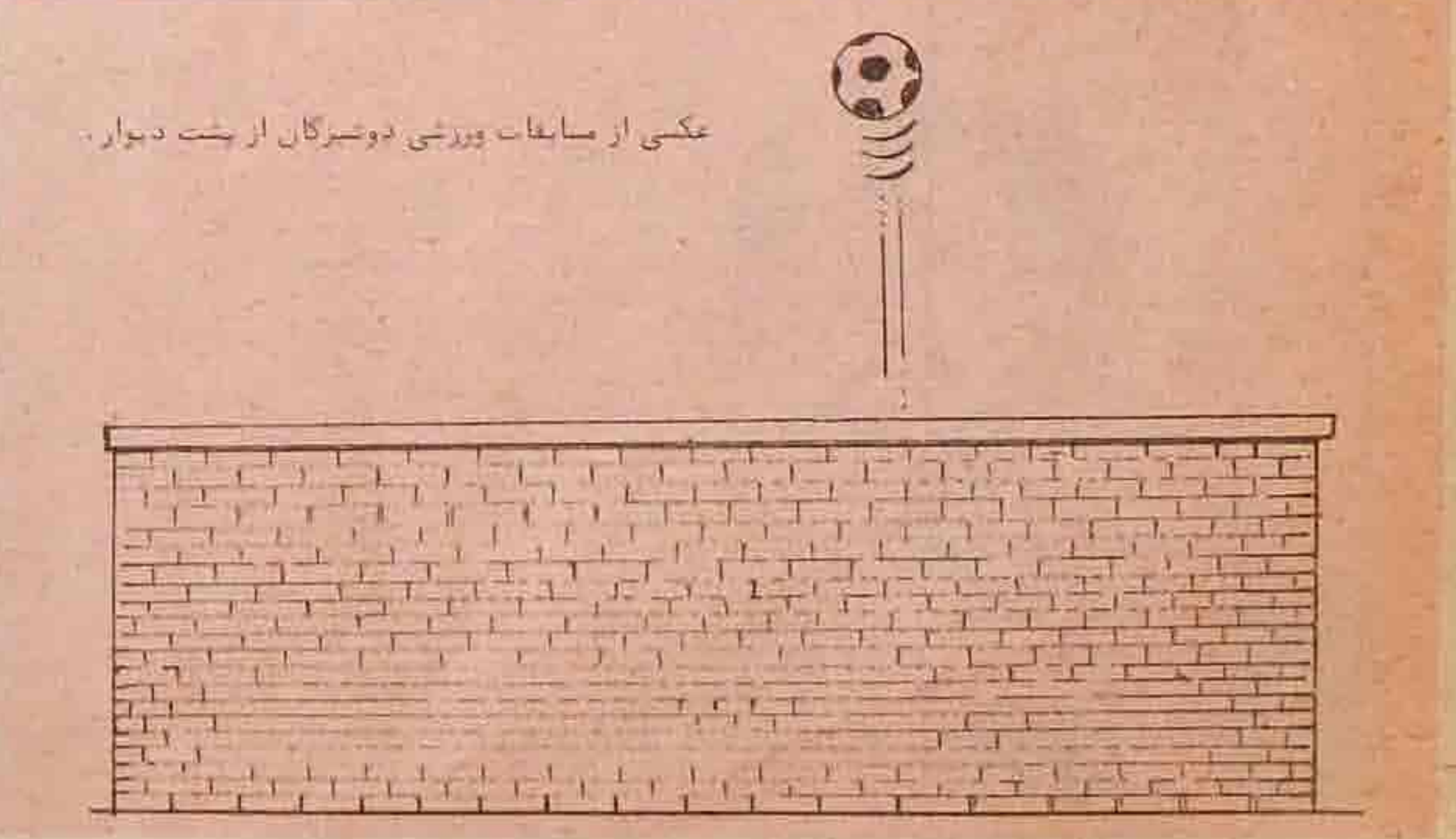
گفتم: " و خند روز حقوق به دولت کمک کرده‌ای؟"
گفتم: " راستن را بخواهی مانده‌ام مهندس جان ..."

ای حسین وریز با ایمن خاکمت به نام مردم نه شایه بکت و حاصلش باقیم ریشه دارد نه خاک استعمار ملت از دشمنان رهنا نشود
خلق ما در ره حمایت نیست قدرت ملی تو را نیروست ریشه این دینه دینس گتر مدارا کنی به این ریشه مصلحت بین ما، فاطم باش بود کاری تو این زمان هتندار سزلا خار، راز سپهر را نفس امراض احتضانی را تا خود صای راه این ملت با امید می‌جس، مهندس جان به خلاق نمای راه نجات

دروگوشی حرف بپرسد. کار که ارمحکم کاری عیب نمی‌کند. حتی نوی کاغد هم چیزی ننویسد. این منافقان را تنها می‌شاید. ما می‌شاسیم که سی جهل سال در خارج از ملکت باهاتان مبارزه کرده‌ام. می‌داند چه جانورهایی هستند.
خبرنگار - آقای پروفسور گوید در شهرها شایع شده که بعضی‌ها زیانم لال، به سگ دوره طاغوت حلو سان آزاد مردم را می‌گیرند. سببگها راهبم می‌زنند. کتابخانه‌ها را می‌سوزانند. کتابفروشیها را جاقومی‌زنند، راهبمانیها را سنگباران می‌کنند. نمایشگاهها را بهم می‌ریزند. آدمها را سخودی توقیف می‌کنند. حد نظری دارید، اینها کی هستند و اسم اعمالشان را چی می‌تود گذاشت؟
پروفسور - نما خبرنگارها آدم‌های ساده لوح محیی هستند که با مسئله ادعا، می‌توانند حقایق را تشخیص دهد. خیال می‌کنند برای افراد نازاحت و منافق کاری دارد که بردارد دنیا جاقو بزنند به شکم خودشان و بنده حقیرم در آورند و بپندارند کردن زندگان چقدر؟ آنها از همان تیغ کتشی با نطقه‌ها می‌کنند یا خیال می‌کنند کاری دارد که بگنند برید کتابخانه خودش یا نمایشگاه خودش را بسوزاند؟ یا برگزار کنندگان سببگها از خودشان یک عده را مامور کنند از خودشان و بگردان و سرتکس بکنند؟ یا بروند مخصوصاً عراق خوردن و حلو بپندارن انقلاب باشند و ها بکنند که دچار شلاق بشوند؟ یا نمی‌دانم، بروند خودشان را باواکی جارینند و به توقیف بدهند؟ ما سابقه تمام اشخاص جاقو خورده، کنگ خورده، سرتکسه، نمایشگاه بهم ریخته، کتابخانه غارت شده را جمع کرده‌ام و معلوم شده که همه‌شان منافق‌اند. اینها را در رادبولیویرون و روزنامه‌های خودمان منتشر می‌کنم، کاری هم به کارشان ندارم می‌سوزند دست مردم. اصلاً آقای خبرنگار خود شما اینجا چه‌کاره هستید، این چه سوالاتی است که از من می‌کنید، بکنه شما هم منافق باشید، آقای! بنشینم، یک ساواکی منافق جی افراطی برنج گیر آورده‌ام که خودش را خبرنگار خارده بگیردش ...

خبرنگار - حق با شماست، ماهم هیچ تعجب نکردیم، حالا بفرمائید این قضیه کنترل مکالمات تلفنی به نظر شما چیست و چه حکمی دارد؟
پروفسور - حقیقت دارد آفاقان، تو اتاق کار خود دیده می‌چهل تا بیخ طوله کشف شد که هر کدام میان مملو و میکروفون فرستنده گیرنده، دوربین‌های تلویزیونی هم داشت. یک چیز دیگر، نوی سنج بعضی‌های به علین ماهم کلنی میکروفون کارگذاشته بودند، این است که من به عموم خلق مسلمان و مبارز ایران توصیه می‌کنم اولاً اگر می‌شلفن دارند به هیچ وجه دنبال نصب آن بروند که دیگر تلقف به عفت خدا نمی‌آورد. شما اگر هم صادقاً خود تلقف را دارید، اصلاً آن استفاده نکنند، یا هیچکس حرف نزنند. با هیچکس درود دل بکنند، استفاده نکنند، حتی المقدور

عکسی از مسابقات ورزشی دو سیرگان از پشت دیوار ...

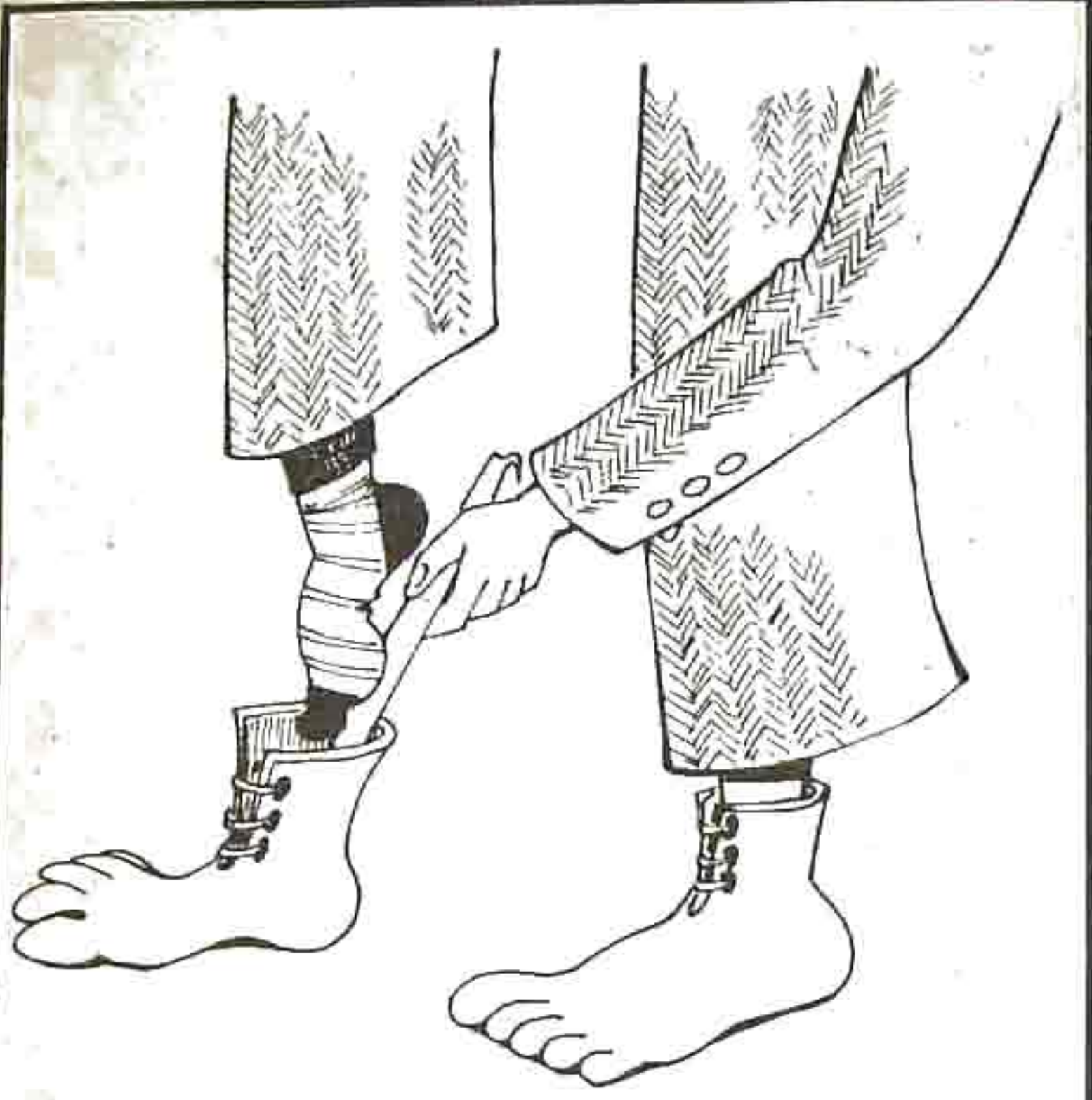


گیلکی

یکی از شعرای گیلک که دم دستمان بود و این شعر بی‌امضای رسید مرا خواند گفت که چند مصرع از شعرهای آفرشته در آن آورده شده، ولی شاعر فراموش کرد نامت آهنگار در "گیومه" بگذارد.

تی رویا بنام

بسه، چی عجب خوش باموئی مثنی حسن جان
بیدار مثنی خبلی زمانه ترا قوربان
جغلان خوب نیدی، جائی و قلبان رو برایه
مثنی بیدتی حق همه جا خلقه مرایه
خاطر آوری رنج و عذاب می زاکانا
او نور و او غوغا و اونطق و او بیانا
او کارگران، رنجبران، او گیله مردان
بایرنده و لختی همه، هر گوشه ایران
بکیارچه گفتید که ظالم بینه بی سر
یا واسی بینه قطع دوتادست ستمگر
بیه بنام غیرت او شیر دیلانا
قوربان بتم او برزگران، کارگران
حق گفتیدی جغلان اونانا بر دیدی زندان
بربر کودیدی سرخ گلان می گلستان



آخرین مدل کفش های شارل ژوردن، مخصوص پابرهندها

نامرد ستمگر می جوانانه چی گوشتی
زالوی مانسان زاکانه خونا قودوشتی
با اونهمه ظلم و ستم و کشته و کشتار
هرگز جغلان اونسادیدی دست جه پیکار
با اونکه فراری بیو نا مرد ستمگر
قوربان بو شومی جغلانا، ای خاک به او ندر
آلان نانه هیچ، که اوضاع چطویه؟
مردم گیدی هشدار بید، هاپله هاپویه !!
بیدار بید ای جغلان، نالان، تالانه
واسنی واکوئیم خوب امی دونه چوماند
یارو ویریزه صبح سحر، که خو رتبسم !!
من جاگر طومارم و طومار نویسم
طومار زبم بر در و دیوار خیابان
هی بند مرا توشکه زبم روی درختان
گم "ملت من، ملت مهمان نوارم"
مثنی تو یگو: ای مثنی رویا بنام
تخته بکن ای مثنی فلانکس تی دوکانا
آتش زبیدی خلق میارز تی زبانا
ای جابه آداس دبرا کودی بدفارسه تی
بیخود تره گفتی، که نوم بینه رسه تی
ها مردم لختی که فراری بدنا
آسان اوسانه می سرجا پشمه کلایا !!

چلنگر خانیه سلام

سلام اولسون چلنگره، کاغادا
خونحالام که آدون دوشدی آغزرا
کوزوم قالیب یولدا سی اختارار
دوزگون حیرلرون قولاخ ساحلادار
بینه بوایراند حق دانسی حق باز
گیزلی خیرلری آحبار آرا قاز
قوی اوخوباق توغلاصنای هر که
ساتما سینلار زلری هر ناکسه
ای چلنگر کوزلوسورام بولونو
چالیشارام قوی اندهام فولونو
تبریز-علی پروینی (سسم)

سرود یاد مستان می دهیم

- تو داماد داری؟
- نه
- فرض کن که داری، فکر می کنی این داماد چکاره است؟
- نمی دونم
- فرض کن که کارمند، توی کدام وزارت حونه کاری کنه؟
- نمی دونم
- فرض کن که وزارت خارجه، احتمال میدی که در کدام سفارتخانه کاری کنه؟
- نمی دونم
- فرض کن که بنگه دنیا، چه کسی این شغل را برات دست و پا کرده؟
- نمی دونم
- فرض کن که خودت، فکر می کنی که چه خطری تهدیدش می کنه؟
- نمی دونم
- فرض کن که میخوان ورش دارن ویکی از بیدیرهای سیاست را بحاش مصوب کنن، تو جگاری می کنی؟
- نمی دونم
- من بیست میکم که چکار کنی، بیکاری نکن که قضیه "مسئولیت منکر" پیش بیاد و اون کسی که میخواد دامادت را از کار برکنار کنه، خودش مجبور شه استعفا بده.

بانکاز ما بهترن

در گرانی روزنامه کیهان مورخه ۲۲ فروردین ماه پنجاه و هشت صفحه دوم ستون سوم شماره ۱۰۶۸۰ خبری خواندم که از شما چه پنهان نزدیک بود شاخ درآوزم، خیر این بود که بانک اسلامی تاسیس می شود و هیچ سرمایه ۲۰۰/۰ میلیون تومان و هیچ شخصی اعم از حقیقی یا حقوقی نمی تواند بیشتر از ۲۰ هزار تومان سهام داشته باشد. ولی از کل سرمایه ۵۱ درصد متعلق به هیات موسس ۲۰ نفری می باشد.

بالمحت اگر قرار است که کسی بیشتر از ۲۰ هزار تومان سهام نداشته باشد پس سهام هیات موسس که هر نفر بالغ بر ۵ میلیون تومان می شود چه غنی است و آن ۲۰ هزار تومان چه؟! یا من نمی فهمم و باحضرات هیات موسس از ما بیخبرند و به فکر بندگان خدا، که بکنند سرمایه بیشتری بگذارند و چون بانک بهره دریافت نمی کند، منصرف شوند، راستی که همورهم بندگان پاک خدا سبازند، ضرر بیشتر را به جان می خردند. شیراز: حسن کریمی

تبریز حماسی

قالخیر اودلار و طینندن ینه اودشله لری
خلقمین صبر و تحمل کاساسی لبریز اولوب
بینه زردست اوچاغیندان اوچالیرشانی آلو
بینه بایک وطنینده یارانیر قانلی قیام
سس دوستوب عالمه: "تبریزینه دوردی اباغا"
"انقلاب بایرامی بیزالده، بیزال لریوموروق"
بینه توغراندی خیابانی اثلینده عصیان!
بینه غاصلره ظالمه دوتماق دیوان!
بوغونوق سله، هزایلا اوچالیر همهملر:
تیمره دیریرگوئی بیرلحظه ده مین سلسلی ندا:
"سلطنت محاولا، کؤکدن قازیلا استبداد"
"گرگ استعمار، استعمارصون قومماق ایجون

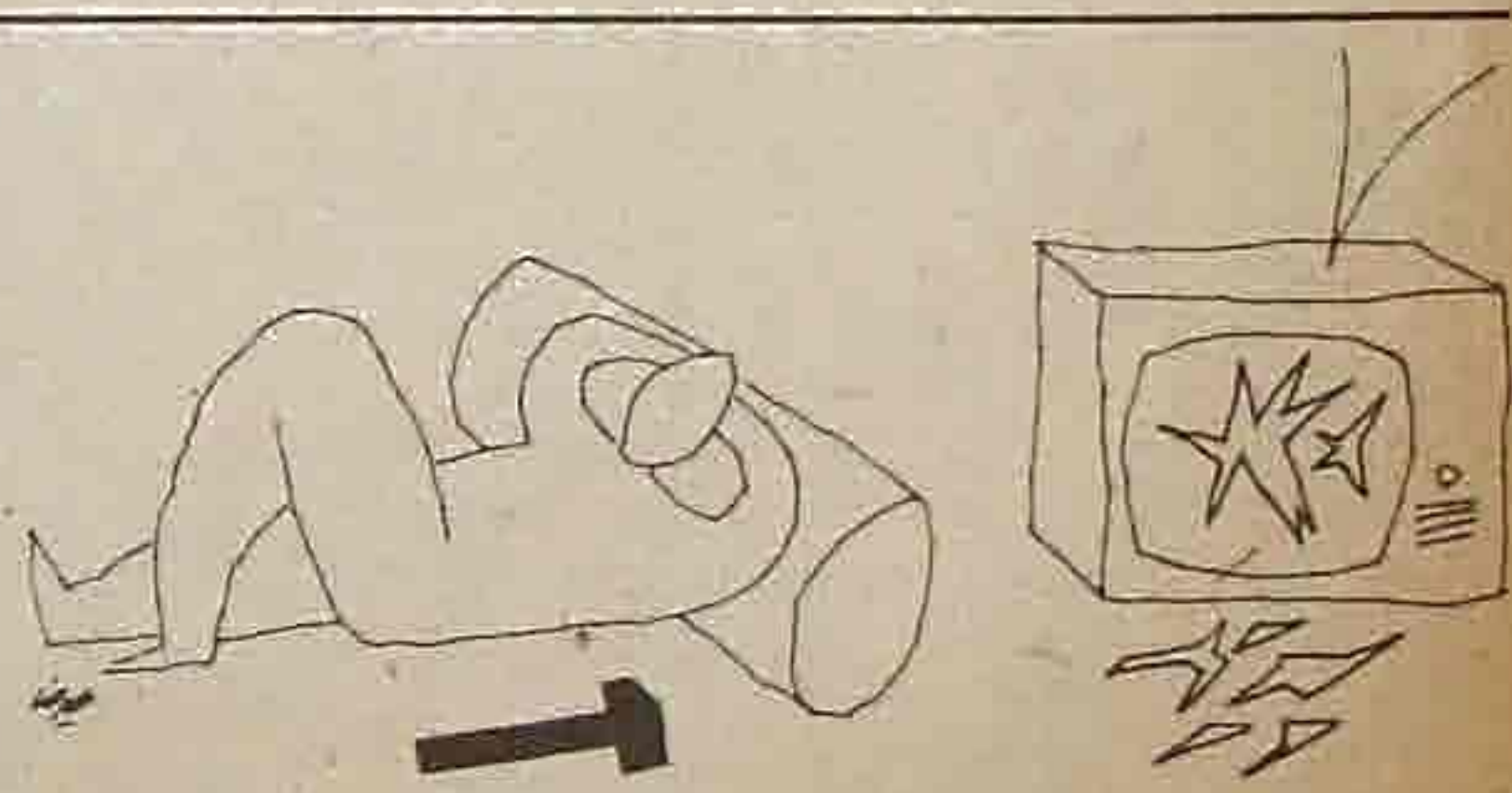
بوشعارلار، بوهرابلار اوچالیر غرته جانیر
جلادین تخنسه نهراند اودور لرزه دوشوب
سوندرون بو اودی دستوریتیم نهراندان
زیرالار! منیم اوج قوبالی سرکرده لریم!

نایکلار، توبلی رهبر، کامیولار، جیبیلر
بوز سلاحلارا مسلح سفدن دیرباغادک
جیحدی نحصار او طاغیندان ایک الحکالده
زللی کاسکت باغای بری وورور چکمه لری
سولیمور غنصله سربازلار: "لار تتمدنی تلاش"
"توروشولارلا، ناریتلا شاهایس سولیمه مین"
"ماستانی حکمه تریداید اثلده سهر سرباز"
"بومیدالار که کورور سوز بیری سرفان ایزی دور

بولاسالیدی بوجنایت، بونولوم کاروانینی
بو که فاردای قانینی فاردای ایلنه، بلکه
جانیدی او لحظه که دوردی توز نوره سربازلار
بیرداها دفعه مقابل دایانیت، تاریخده

فوشونا امراولونور خلق اوزنه آتشی آجین
گولله ال بوماسی بیرلحظه ده خلقس اورونه
سربلیر تورباغا، اوللارلا سارر انسان
ایسی قانلا بویانیر بوزلی بر اسفالت، دووار
قان دونوب کوزلرینی خلق چکلمیر دالینا
بینی آتشی آجیلیر اودلی مسلل لرشن
بوفکورن بل کیمی شهری بوزویور خلق سسی
قان ایجن ساهه تولوم، ساهه تولوم، ساهه تولوم

بینه حملده، بینه سینه، بینه کوله، بینه فان
داها استکلری، بیضطری فاند ابوغماق
کیمنه قانلارلا بوکونده سازاقلار قاریشیت
جو حریب بوی آجاقی قانلی فیزیل کل ویرجهک
من امیم که بوتون ایرانا، ناطلی وطنیم
نابدا لامسلار! فارسا بلوجا، کورده، لورا
اسفند ۱۳۵۶



کردی نهریا شهیری

منایل کرد
و حق و ایوه ایش قهرمان
جوکم، دالکم، حویتمک، کرکم
جوگک و گورا، گشسان جوهر
جو ایوه و جو ملکمان فرهی
هی له کرمانان، جو خانقین
له قولحنان، سلام برسان
و فدای مالادان، دردان و گیان
ار ایجورینه، یس هن کیه؟
لو فصل خاص، شیرین جو عمل
نغم بسیرین، منهای جوانم

پستخانه آهنگر

لطفاً شعرا و مقاله‌هایتان را در یک روزی کاغذ بنویسید، با متاد بنویسید، نام و نشانی را علاوه بر روی پاکت، بالای نامه هم بنویسید، طرح هایتان را با قلم سیاه روی کاغذ سفید بکشید.

قهرمان شهید آقای گوشه نشین، شعر فشنگتان را برای فضای بازبیری بکنیدیم چون حیف مان آمد ساسورش کم، منتظر دومی هستیم.
ساری - آقای دکتر بقراط، از خواندن شعرهایتان لذت بردیم، ولی با انتشار چنین شماره، ما، حتی متوجه شده‌ایم که پرداختن به مسائل روز را واجبتر از ماجراهای گذشته می‌دانیم.

نهران - آقای حیاتیگر، ج. ما منتقد نسیم که اعضای کمیته‌ها همه‌شان ساواکی و جافوکی و فاجای فروش هست شما هم حکم کلی ندهید، همه جبر استناد دارد.

آقایان الف. آدرختن - م. تراشکار - ایرج آشوری، شعرهای فشنگتان در وصف جنگل رس و ما را شرمده کرد، آچاره بدهید که کمتر در اوصاف خودمان صفحات محدود روزنامه را سیاه کنیم.

بابل - آقای معصوم پناه، وقتی کلماتی در انشهای مصراع تکرار می‌شود دیگر قافیه نیست بلکه ردیف نامیده می‌شود و باید کلمه پیش از آن قافیه باشد. حالا ببینید شما پیش از کلمه "پالانچی" چه کلماتی در شعر آورده‌اید. می‌بینید که واژه‌های "وعده"، "شاه"، "هرماه"، "سار"، "درس" و غیره قافیه نیستند. بیشتر تمرین کنید.

شیراز - برجی، از همدردی شما متشکریم. ما تا شما مردم آزاده را داریم از هیچ تهدیدی نمی‌ترسیم.

رشت - آقای محمود اصلان، مقاله‌تان جدی بود. امیدواریم بفرهنگ روزنامه توجه بفرمائید.

تهران - آقای مزینانی، باز که خیالی‌های شما زیاد جدی بود، کمی شوخی کنید.

تهران - آقای مهدی ابرازفر، حتما بعد از انتشار "کارگر" متوجه شده‌اید که مطالب و شعرهایتان جدید است، بیشتر کار کنید و شوخ تر.

تهران - آقای میرمیرانی، شما که با شادروان آفرشته همسایه دیوار سه دیوار بوده‌اید، و به این خوبی هم شعر می‌گویید، چرا مثل آفرشته، ما زبان شوخ تر، شعرهای کوتاه‌تر برای ما نمی‌فرستید؟

تهران - آقای صام، بیشتر کار بکنید و در باره قواعد شعر نیز مطالعه بفرمائید.

تهران - آقای م. منوچهر، عامل طنز را در شعرها و مطالبی که برای "آهنگر" می‌فرستید، از نظر دور ندارید.

بندر انزلی - ج.ع. ساخل نشین، در باره مسائل روز بنویسید، گذشته‌ها گذشته.

تهران - آقای علی بابا، بار هم رحمتان بدهید! خیلی خوشحال می‌شویم. اهواز - خانه طلعت غرب، اگر وزن و قافیه را دست و پاگیر می‌بینید، حرفتان را به صورت شعر (اما حتماً طنز آمیز) بنویسید. منتظر آثار بعدی‌تان هستیم.

تهران - آقای ع.ع. چشمه‌علائی، از محبتان متشکریم.
تهران - آقای وارطان آبرام، منظور ما شعرها و مطالبی نهران ارسی بود، آن هم نه بصورت نقل از دیگران، اگر خودتان دوقی دارید دست به‌کار شوید.

آهنگر

دربستر شورای نویسندگان



محمدعلی افراشته

ناصر الشعر

افراشته، شعر "ناصر الشعر" را برای ریشخند آن گروه از شاعران خاصه که عمری را در ساختن غزلیها و قصیدههای بی محتوا و تکراری سپری کرده اند و از سر سوری در فراق مارتیانسه خود آه و ناله کشیده اند، گویا پس از انتشار مجسم شماره روزنامه چلنگر (در اسفندماه ۱۳۲۹) استاد محمدعلی ناصر به آمدن افراشته رفتند و با او در مورد سبک و روش روزنامه بحث و گفتگو داشته اند. استاد ناصر در قول و بندیش شعر خیلی سنجیده است و عقیده دارد که شاعر باید در ادبیات عورت تسلط داشته باشد و شعر را به قدری لگام آسوری اسوردن ندارد. صبا افراشته در شماره دوم روزنامه چلنگر، شعر "ناصر الشعر" را با این مقدمه گویا چاپ کرد بود که در زیر میخوانید.

"دست افراشی ناصر الشعر" که بیرومکتب "هر برای هنر" هستند به سینه داداره شریف آوردند و پس با مذاکره حضوری و تجربه رد و عدل شد، چون شما خوانندگان نگاه کنید از آنجا که سبک شعرش اینک عین صیحت ناصر الشعر است."

افراشته من معتقدم شعر سبازی
حیف از ادبیات که شد سخره بازی
یک رسه از اجف و اناطل رسیده
یک سلسله لاطایل مسوم گنبد
سفری و سنجایی و سخاوی و انکار
در سینه دیصاه یخی آمده بازار
گویند کورت تاعر مردم "عجیب نیست
در خلق، کسی عامل شعر و ادبی نیست
ناحیس، روی، نایره دانی؟ که نه والله
سطری عومسی نانی خوانی؟ که نه والله
شعرت همه عریان "مراعات" نظیر است
نان کوشی و الفوس که بی ذکر پلیر است
جانی سخن از راه، چرا چاه باشد؟
آنجا که گدا هست چرا شاه نشاند؟
بر نقص سواد تو همین یک کلمه کن
یک مصرع ناسین و یکی نای مثلث
از وزن نکو، عیس براروی سرگردار
میران بسود حر نه بوان و ویرگول بسیار
شعری که بود در عطش کوه دماوند
تابنده بفرید کل و فصل بهار است
وقت انداق و سر و سینه بار است
آهیم نه همان سبک آسوروی مرحوم
بی دخل و تصرف بهمان مهر و همان موم
ما تاعر شهریم، مجرد ز غلابی
مرد هنری را چه به اوصاف خلابی؟
نان نیست ساند، که بر بار غلاب
بیکاری و فقر است که دلدار سلاست
ما را چه آجان آمده با موحر منزل؟
ما کتبه عظیم، به صد دل، نه به یک دل
دنیای دسی را همه گر آب بگیرد
ما اهل دلان را همگی خواب بگیرد
امروز اگر خلق نه ما لطف ندارند
زوری بسر مفره مان گل بگذارند
زیرا که، از آنجا که خلابی همه مستند
این مردم نادان همه شان برده پیرتند
این مدعیان در طلبش بی حیرانند
فاتح جمع الصلوات

بقیه سرمقاله

آهنگر بودند، که ماجرای آنان در همین صفحه جداگانه آمده است. ماضین تنگتر از استقبال گرم شما، برای آنکه همکاران مطبوعاتی خوبتان در بنام امروز را از آزار نامردمان قلندر و فرستادگان ارتجاع مصون داریم، ناچاریم روزنامه را با امتیاز آهنگر منتشر کنیم و بنا بپیدا کردن محل مناسبی برای دفتر آهنگر، صندوق پستی ۲۷۲۵ را که متعلق به یک دوست است، مورد استفاده قرار دهیم و از شما بخواهیم که آثار و اظهارنظرهایتان را به نشانی این صندوق پستی برای ما بفرستید. آن گروه نیز که به حضور در دفتر آهنگر و تحت فشار فرادان با علاقه دارند، شورای نویسندگان آهنگر می توانند هفته ای یک روز با تعیین وقت قطعی، در بسخانه جمع کنند و بنا بر آهانشان را بنام نمایند. در اینها، ضمن سبک سازی از پیشانی شما، به آگاهی بان می رسانیم که ماجراهای ناشی از ترور مگر یادیهای ارتجاع و حقیقتا، به سندیگای نویسندگان مطبوعات کانون نویسندگان ایران، انجمن دفاع از آزادی و حقوق بشر، انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، کانون وکلای دادگستری و دفتر سخنگوی دولت اطلاع داده شده و نسبت به اقدامات بعدی محافل ارتجاعی اعلام خطر شده است. شورای نویسندگان آهنگر



تلویزیون زنانه - مردانه

دادگاه انقلاب

زنده باد ای دادگاه انقلاب
زنده باد ای رای و آن حکم سبسی
حکم تو ملهم ز جسم خلق ما
زنده باد ای دادگاه مردمی
از پس اعصار و ادوار و ثرون
داد مظلومان گرفتگی را انقبای
از تو شد ثابت به صاحب زور و زر
از تو شد ثابت به مزدوران پست
از تو شد ثابت که دست انتقام
دزد و غاصب گر که میر و شه بود
کجا رفت آنکه در میدانگاه
کوشی آن مردگ که با تنه پسته
مظهر آن تنگ و بدن نامی کجاست
دادگاه انقلابی در گرفت
داد سیی سیر و هم مردانها
چنگلی در دادگاه انقلاب
زنده و جاوید مانی اسوار

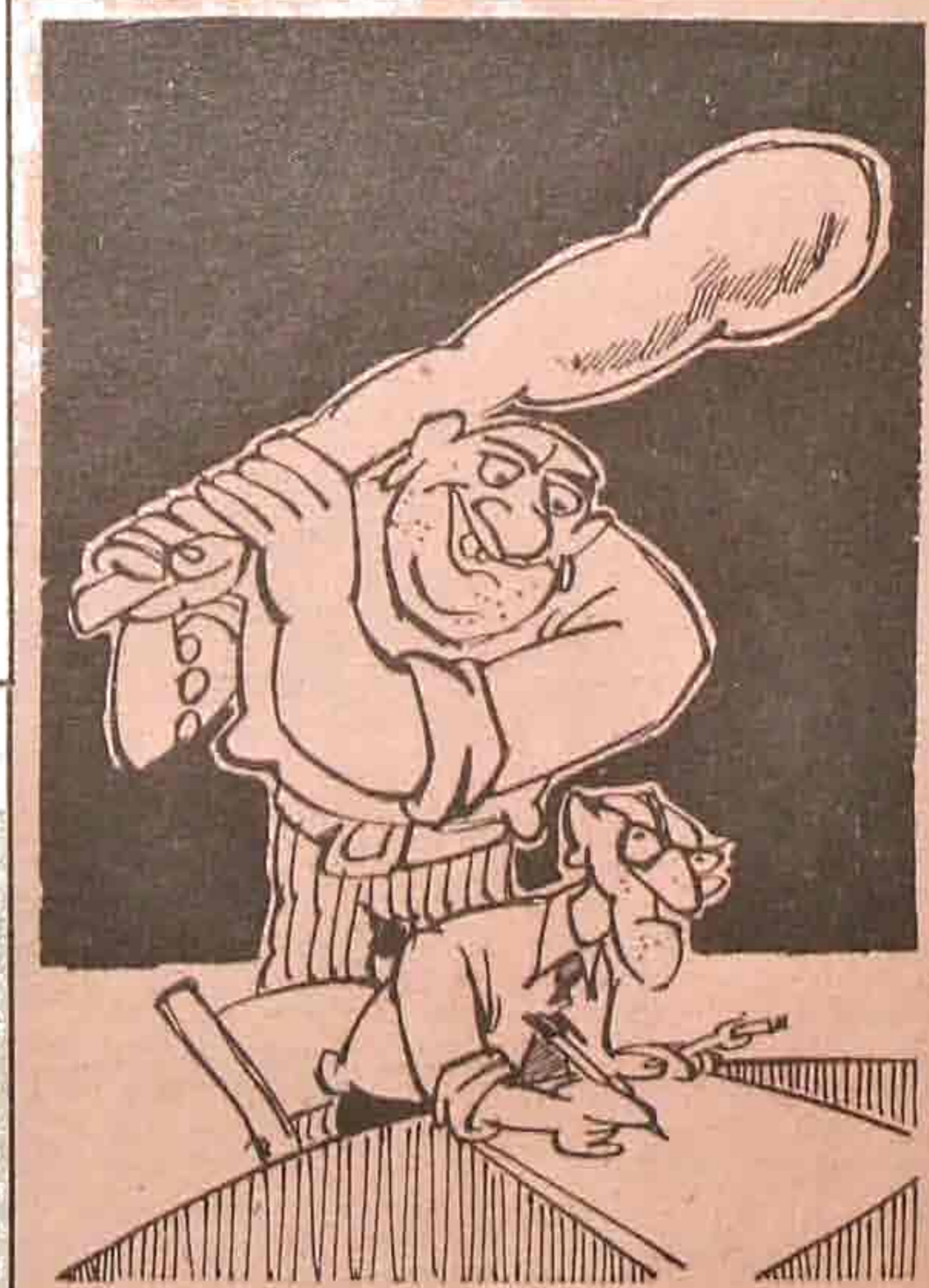
فرض محال، فرض ممکن

نظم: نویسنده محترم ما
صورت مساله: یکی از کارمندان رادیو
تلویزیون گفته است: تلویزیون
هلی کوپترهایی برای فیلم برداری در
استار دارد که رضا قطبی مدیر عامل
است این سازمان سوار آنها می شد و
برای استکی می رفت به سبب "دربین"
در حال حاضر هم آقای طومارزاده از
این هلی کوپترها استفاده می کند. ولی
البته نه به مقصد "دربین".

فرض اول: هلی کوپتر همان هلی کوپتر
است، ولی سریشی عوض شده.
فرض دوم: بزرگی دست خود آدم
است.
فرض سوم: کسی پدر هلی کوپتر داند،
که بیکار موقعی که در اتومبیل بنشیند
دولتی نشسته و با خاطر جمع در
محوطه جام جم جولان می دهد، به
منصبتی گرفتار آید.
فرض قطعی: هلی کوپترهای تلویزیون،
هلی کوپتر هستند، نظیر ما هستند.
حل المسائل: کسی که نایره عینه وسط
انقلاب مردم ندود، حق بازنده برای
ایات و دهب از هلی کوپتر استفاده
کند.

صورت مساله: دکتر سنجایی در مورد
علت استعفاش گفت: حکومت هائی که
در داخل حکومت بوجود آمده ایجاد
بگرایی می کند و مسائلی بی حیرت کارها
را غیر ممکن کرده.
فرض اول: ما ما که دونا شد، سر چه
کج در می آید.
فرض اول: مگر: آسز که دونا شد...
فرض دوم: هندوانه سبسی و زرد که کسی
است که هندوانه را سبک جاف بخورد،
که اگر کال درآمد فوراً به حاجتی پس
بدهد.
کلید رمز: اگر سوانی خانه ای در
حورد قبل با کسی، از دوستی با
فیلمان برهیزکی
حل المسائل: سرچشمه باید گرفتاری به
بیل، جو برسد تا بدگوشش به بیل.

صورت مساله: ۱- چند هزار کارمند
غیر رسمی، از اول اردیبهشت امسال
رسمی می شوند.
۲- حداقل صد هزار کارمند رسمی اضافه
براحتیاج وجود دارد.
بقیه در صفحه ۵



چطور شد؟ هر ایرانی می تونه به روزنامه منتشر کند، ولی هر ایرانی نمی تونه به چاق داشته باشه...